

دی جی و کنسرت جای جشن ازدواج را گرفته است

دم‌بخت‌های گرفتار در تابوی عروسی لاکچری



مرضیه بامیری

حاج‌احمد‌آقای فرش‌فروش توی راسته فرش‌فروش‌ها حجره‌اش همیشه شلوغ است. کسبب و کارش پر رونق و مشتری از بی مشتری توی حجره می‌آید. وقتی خواست دخترش را خانه بخت بفرستد همه منتظر بودند پولدارترین پسر شهر برود خواستگاری دردانه‌اش. کسی فکر نمی‌کرد حاج‌احمد فرش‌فروش با همه اسم و رسمی که تریلی می‌خواست

ساده مثل عروسی‌های قدیم

یادش بخیر! توی کوچه که عروسی به پا می‌شد چه شور و غوغایی داشتند اهالی محل. اول تا آخر کوچه بار یک اما باصفا را با چراغ‌های رنگی که یکی در میان سوخته بود، آذین می‌کردند. همه حال خوبی داشتند. بعد از سبزی کردن مراحل ازدواج، نشستن پای سفره عقد و بله گرفتن از عروس شیرین بود. اهالی هم خوش بودند و برای خودشان مشغول جشن و پایکوبی. چقدر آن عروسی‌ها رنگ زندگی داشت. رنگ مهریانی و کنار هم بودن. گوسفند قربانی می‌کردند جلوی قدم‌های مبارک عروس و می‌گفتند رد شدن از روی خوشن یا لباس سپید شگون دارد. آن روزها وقتی یکی زن می‌گرفت اهالی محل به او تبریک می‌گفتند و آن را نشانه کامل شدن مردی و زنی می‌دانستند. کسی نمی‌پرسید خانه و ماشین و پول نقد داری یا نه؟ چون اوضاع همه مثل هم بود. بعد از ادامه تحصیل ازدواج می‌کردند یا همین که از سربازی می‌آمدند مادر خانه که ستون اصلی هر کدام از خانه‌ها بود، آستین بالا می‌زد و محبوب‌ترین دختر را برای پسرش انتخاب می‌کرد. اولویت هم با دختر فامیل و بعد همسایه و دست آخر غریبه‌ها بود. توی یک خانه بزرگ زن‌ها جمع می‌شدند و خانه همسایه دیوار به دیوار هم درانه بود. آن وقت‌ها انقدر تالار و باغ مد نبود. همانجا آشنیزترین فرد فامیل برنج را توی قابلمه‌های بزرگ که از مسجد امانت می‌گرفتند می‌پخت و موقع آبکش کردن دیگ‌ها را روی نرده‌های چوبی می‌گذاشت.

عروس و داماد مهمان‌ها را رها کردند

چقدر زود همه چیز رنگ باخت. چشم باز کردیم تالارهای بزرگ می‌استون‌های بلند قد قلم کرده بودند. دیگر کسی عروس را نمی‌دید. تسام وقت توی اتاق عقد بودند و عکاس مدام ژست‌های جدید و به روز را برای عروس و داماد توضیح می‌داد. کم‌کم مدت حضور میزبان‌های اصلی کم شد و خصوصی‌ترین رفتارهای عاشقانه به اتاق عقد کشیده شد. عروس و داماد مهمان‌هایشان را رها کردند و خودشان قاشق در دهان هم گذاشتند. هر روز بیشتر فیلمبرداری و عکاسی دلیل عروسی‌ها شد. نه اینکه قدیم عکس نبود. چرا! اما هویت عکس‌ها فقط یادگاری و خاطره داشتن از آدم‌های عزیز بود که سال‌ها بعد وقتی ورق می‌زدی و بعضی‌شان توی دنیا نبودند دلت به همان خاطره شاد می‌شد. اما کم‌کم چشم و هم‌چشمی‌ها را هش را در زندگی باز کرد. سنت‌های شیرین نتوانست در برابر سد بزرگ تجمل تاب بیاورد و ناخواسته دانه در سنگ مبارزه تن به تن به حریف قدرش باخت. حریف پیش پر بود. خوب می‌دانست نقطه‌ضعف‌های جوانش چیست. می‌دانست آدم‌ها دل به رنگ‌های جذاب و فریبنده می‌دهند و صفا را فدای هم‌چشمی می‌کنند. کم‌کم ذوق گل‌ها و بادکنک‌های رنگارنگی که با تمام عشق روی دستگیره‌های ماشین توی باد می‌قصید جایش را به دسته گل‌های گران‌قیمت داد. هر چه گل‌ها گران‌تر و تعداد دسته‌ها بیشتر کلاس عروسی بالاتر و نشانه برتری بیشتر. اگر قبلاً بچه‌ها با ذوق کودکانه دنبال ماشین عروس می‌دویدند تا شاید خوش‌شانس باشند و یکی از بادکنک‌ها در آسمان رها شود و صاحبش شوند، حالا جرئت ندارند به ماشین عروس نزدیک شوند و

یکی باید تمام مدت مراقب گل‌هایی باشد که داماد مجبور شده برای کم کردن روی فلان دختر فامیل سر کیسه را شل کند.

کنسرت جای عروسی را گرفته است

توی فیلم‌های قدیمی با آن دوربین‌های بزرگ و سنکین، بچه‌ها فارغ از فیلم توی اتاق عقد رژه می‌رفتند و زیر دست و با دنبال سکه و پول‌های نویی بودند که سر عروس و داماد می‌ریختند. تمام وقتشان با جمع کردن اسکناس‌ها پر می‌شد. کم‌کم ورود کودکان به اتاق عقد کم‌رنگ شد و روی کارت‌ها نوشتند: آقا و بانو، بچه‌ها را مثل یک مراسم رسمی توی سالن گذاشتند تا طراحی دکورشان خراب نشود و همه چیز توی قالب دوربین تمام و کمال باشد که دو سه ماه بعد بتوانند با غرور آن نشان دوست و آشنا بدهند. لذت کبابی که آشنیز توی حیاط سیخ می‌کرد و بوی آن تا هفت محله می‌پیچید تبدیل شد به میزهای رنگارنگ با غذاهای متنوع و انواع دسر که هر چه رنگی‌تر می‌شد، آدم‌ها برای خوردنش معذب‌تر می‌شدند. یکی استکان به دست می‌خواند و همه بزرگ‌ترها دورش جمع می‌شدند. یکی هم که بلد بود با قابلمه ضرب می‌زد و... اما کم‌کم سسر و کله دیجی‌ها پیدا شد. ملاک خوشبختی شد دیجی‌های معروف با دستمزد بالاتر. انگار برای کنسرت می‌روند.

مهریه را هم اگر بگذارند به حساب

اینکه چه کسی داده چه کسی گرفته با قرض و بدهی آنچنانی بعد از مراسم چه کنند؟ پس کی جوانی کنند؟ کی سفر بروند؟ کی حلال و سر میست به خوشی‌های یشان بر سسند؟ اصلاً با این هزینه‌های سرسام‌آور عروسی و تشریفات خانه‌براندازش حس و حال و انرژی‌ای برایشان می‌ماند که ماه عسل بروند؟!



برای شنیدن اعتبارش، یک عروسی ساده توی حیاط خانه‌اش بگیرد و ۱۴ تا سکه مهر دخترش کند. خودش هم مختصر جهیزیه‌ای داد و خلاص! می‌توانست دنیا به پایش بریزد اما کارش زی‌با بود. حداقل تا چند وقتی جوان‌های محل با آسودگی خاطر و به آسانی از دواج می‌کردند. حاج‌احمد نمی‌دانست با این طرز فکر و نجات چند تا جوان از شر تجملات و چشم و هم‌چشمی‌خانه خراب‌کن، بهشت را برای خودش خریده است.

با اشتیاق می‌گویند عروسی می‌آی؟ قرار است دیجی فلان را بیاورند. جالب‌ترش وقتی است که برای خواندن خطبه هم دنبال روحانی اسم و رسم‌دار می‌روند که امضای عقدنامه‌شان مهر تأییدی باشد بر همه چیز تمام بودن مراسم.

عروسی هر چه لاکچری‌تر، دهن برکن‌تر!

داماد پشت ماشین ساده عروسی می‌نشست و غرق غرور می‌شد. وقتی جماعتی را با اشتیاق دنبال خودشان توی خیابان‌ها می‌کشاندند و همه جا بر می‌شد از صدای بوق و کل و مایشوی بچه‌هایی که از شیشه‌ها سر بیرون کرده بودند تا دکورشان خراب نشود و همه چیز توی قالب دوربین کسی از آنها سبقت بگیرد و به ماشین عروس نزدیک‌تر شود. حالا ماشین‌ها کراپ‌های شده و آخرین مدل خارجی، هر چه پول بیشتر، مدل بالاتر. بعضی وقت‌ها انقدر کرایه ماشین گران است که داماد جرئت نمی‌کند پشت رل بنشیند و ترجیح می‌دهد عقب کنار عروش بنشیند و سکان را به یک مرد غریبه بدهد. خلاصه اینکه قدیم‌ترها یک نفر عروس می‌شد اما یک محله سور و سات داشتند و تا یک هفته انگیزه برای مهمانی رفتن و شادی کردن. یک روز جهازیرون بود، یک روز حناپندان. یک روز به رسم خیلی جاها داماد را با تشریفات حمام می‌بردند و کلی برنامه‌های جذاب که گاهی از خود عروسی بیشتر می‌گذشت اما همه به سادگی و با هویت ناب سنتی. خواهر و برادرها دلشان قنچ می‌فت برای میزبانی کردن و هر کس گوشه یک کاری را می‌گرفت تا مراسم آبرومندانه بر گزار شود. اما حالا خواهر و برادر و مادر و پدر همه مهماندن توی سالن و هر چه لباس شیک‌تر نسبتش با عروس و داماد نزدیک‌تر است. هر چه شادباش‌ها سنگین‌تر و تراول‌ها خوش‌رنگ‌تر نشانه اقوام نزدیک‌تر. هر چه خیابان و محله آرایشگاه عروس بالاتر و خوشانتر، عروسی لاکچری و دهن پر کن‌تر!

زور پول و تکنولوژی به سادگی سنت چربید

می‌بینید؟ همه چیزمان خلاصه می‌شود در این پسوندد «تسر». با کلاسی‌تر، بهتر، گران‌تر، لاکچری‌تر و... علم که پیشرفت کرد کارت‌های عروسی هم خوش و آب رنگ شد.

تب زندگی لاکچری فراگیر شده و عجیب بی‌رحمانه و به وفور قربانی می‌گیرد. کسی حواسش به دلقربی‌های این مار خوش خط و خال نیست، اما از درون ریشه اعتقاد و باورهایمان را می‌جود و چشم که باز کنیم می‌بینیم میان همه تجمل و مد و تمدن گیر افتاده‌ایم و نالان دست و پا می‌زنیم. به خودمان که می‌آییم یک دختر و پسر جوان توی خانه داریم که در حسرت یک مراسم ساده برای تشکیل خانواده‌اند

آن‌قدر زندگی ماشینی شد که اگر مثل قدیم میزبان برای عروسی دعوت‌مان کند توهمین به حساب می‌آوریم و حتی اگر تاریخ دقیق مراسم را هم بدانیم تا کارت دستمان ندهند، نمی‌رویم. یعنی کافخه‌جای اعتبار و کلام را گرفت. کم‌کم هیجان عروسی تبدیل شد به ترس. مدام باید ماریا باشی کسی سر را سوراخی در نیاورده و فیلم و عکس‌ها را آنلاین توی اینترنت نگذار. بیش از قدیم خرج آرایش موبایمان می‌کنیم و ساعت‌ها روی صندلی می‌نشینم تا جدیدترین مدل مو را درست کنیم اما توی عروسی مجالی برای نشان دادن پیدانمی‌کنیم. چون اغلب از زانمی‌بعش می‌ترسیم. چون به هم اعتماد نداریم و فردا عکسمان توی پیج فلان آشنای نزدیک است. با تمام اشتیاقمان سمت تکنولوژی رفتیم و از هر تغییری استقبالی کردیم. غافل از اینکه این پپروی چشم بسته، چه بلایی سر آیین و سنت‌هایمان می‌آورد. با گذشت دو سه دهه چنان تغییر کردیم که انگار قرن‌ها از آن اتفاقات خاطر‌هانگیز می‌گذرد. به خودمان بد کردیم. بیش از همه به جوان‌هایمان بد کردیم. آنها هم مثل ما انسانند و صاحب غریزه. دلشان یک آشنایه بر مهر می‌خواهد و یک بار برای بریدن در آسمان زندگی بر پیچ و خمی که یک عمر در تارلطم آن تلاش کردند و نفس بکشند. قرن‌ها از آن اتفاقات خاطر‌هانگیز می‌گذرد. به خودمان بد کردیم. بیش از همه به جوان‌هایمان بد کردیم. آنها هم مثل ما انسانند و صاحب غریزه. دلشان یک آشنایه بر مهر می‌خواهد و یک بار برای بریدن در آسمان زندگی بر پیچ و خمی که یک عمر در تارلطم آن تلاش کردند و نفس بکشند.

دود این اوضاع به چشم نداره رو دود

آن که دارد و دغدغه نان ندارد هر وقت اراده کرد به ندای درونش لبیک می‌گوید وزن اختیار می‌کند و تا به سقف مشترک برسد آب از آب تکان نمی‌خورد. گناه اوئی که قصد تأهل دارد اما توانش را نه چه می‌شود؟ او که دختر مورد علاقه‌اش را یافته‌اما سرپناهی برای یکی شدن ندارد؟ او که سالم و خوب و چشم‌پا است اما کار ثابت ندارد؟ او که قید با هم بودن را بزندند تا بچه نیامده دو شیفت کار کنند تا بارشان سبک‌تر شود. حالا شما با یک حساب سرانگشتی بگویید سن ازدواج را روی چند بگذارد که هم خانه و ماشین و هم تحصیلات عالیه فراهم شود؟ به گمان دیگر مویی برای دهنمان نماند.

بشکند این تابوی لعنتی لاکچری بودن را

تب زندگی لاکچری فراگیر شده و عجیب بی‌رحمانه و به وفور قربانی می‌گیرد. کسی حواسش به دلقربی‌های این مار خوش خط و خال نیست، اما از درون ریشه اعتقاد و باورهایمان را می‌جود و چشم که باز کنیم می‌بینیم میان همهه تجمل و مد و تمدن گیر افتاده‌ایم و نالان دست و پا می‌زنیم. به خودمان که می‌آییم یک دختر و پسر جوان توی خانه داریم که در حسرت یک مراسم ساده برای تشکیل خانواده‌اند، روی سخمخ با پدر دختر خانوم‌هاسنت. با زندگی دخترشان معامله نکنند. روی عشق و وفاداری‌شان قیمت نگذارند. بپذیرند که یا جوان بر نشاط و تازه‌نفس به دامادی بپذیرند یا منتظر بمانند پسری از ارمان‌های ذهنی‌شان پیدا شود و تا آن وقت فکری برای به گناه نیفتادن فرزندشان نکنند. تا بتوانند جهیزیه همه چیز تمام و لاکچری دخترشان را فراهم کنند شاهزاده سوار بر اسب سپید هم وقت دارد تمام خواسته‌ها را اجابت کند. چقدر جای حاج‌احمد‌ها این روزها می‌انمان خالیست که قدیم پیش بگذارند و بشکند این تابوی لعنتی لاکچری بودن را.

سبک مراقبت



نگاهی به نقش مشاوره قبل از ازدواج

عاقلا نه انتخاب کن، عاشقانه زندگی کن

مهدیه عظیم‌لو

رفتاری سرد، بدون وجود هیچ گونه نشانی از احساس علاقه و محبت در چهره .. با رد و بدل شدن کوتاه‌ترین کلمه‌ای می‌توان به تنش و جنجال بین زوجین پی برد. دختر و پسری که شاید روزی به زندگی با یکدیگر نگاه بهتری داشتند، حال به جایی رسیده‌اند که با بره‌های که نشان از مشاوره قبل از طلاق دارد، نزد مشاور خانواده آمده‌اند تا شاید او بتواند برای حل مشکل و اختلافات زناشویی آنها نقطه مشترک‌ی پیدا و آنها را به سازش و زندگی دوباره تشویق کند. بی‌شک نهاد خانواده یکی از ارکان مهم اجتماعی بوده که با ازدواج تشکیل می‌شود اما سؤال اساسی این است که چرا قبیل از طلاق زوجین باید به مشاور مراجعه کنند؟ زمانی زن و شوهر نزد مشاور خانواده می‌آیند که تصمیم به جدایی دارند، چرا نباید از همان ابتدا که تصمیم به شروع زندگی مشترک دارند به مشاور مراجعه کنند تا او به عنوان یک شخص سوم و راهنما به زوجین کمک کند تا بهترین تصمیم را بگیرند؟

نقش مشاور چیست؟

علم روانشناسی نادرست است چراکه دوام مدت عشق و این انگیزه‌ها تنها دو سال است و با گذشت زمان آن جذابیت آن کاسته شده یا از بین می‌رود.

انتخاب عاقلانه، زندگی عاشقانه

جمله‌ای که می‌گویند عاقلانه انتخاب کن و عاشقانه زندگی به این معنی است که در انتخاب همسر آینده عقلانیت باید مقدم بر احساسات باشد چراکه ما امروزه در روابط و زندگی‌های زناشویی شاهد این موضوعات هستیم که دختر و پسر یا هر دو تنها به دلیل پول، امکانات زیاد طریق یا مدرک تحصیلی با یکدیگر ازدواج کرده‌اند.

اسباب اساسی خوب مثل خانه خوب، درآمد بالا یا زندگی لاکچری را فراهم می‌کند اما لزوماً آرامش را به همراه نمی‌آورد، حتی مدرک تحصیلی تا زمانی که درک همراه نداشته باشد فایده‌ای در زندگی مشترک ندارد. پس هیچ یک از این موارد انگیزه صحیح برای انتخاب همسر نیستند چون تنها شخصیت یا همان بررسی فرآیندهای فکری، ذهنی و رفتاری در تعامل با محیط مهم‌ترین و صحیح‌ترین انگیزه در انتخاب شریک زندگی آینده باید باشد.

مراحل مشاوره قبل از ازدواج

مشاوره قبل از ازدواج در چندین مرحله برگزار می‌شود. در مرحله اول زوجین از نظر رفتاری، خانوادگی، سبک زندگی و تحصیلات مورد بررسی قرار می‌گیرند که در صورت مثبت بودن وارد مرحله بعدی شده و در این مرحله از لحاظ ذهنی و تفکرات بررسی می‌شوند تا نکات مشترک و غیر مشترک طرفین مهم‌ترین مسائل خانوادگی، تحصیلاتی، اقتصادی و عقیدتی طرفین آگاهی هم در نظر داشت که تنها به شکل کلی به آنها توجه می‌شود نه جزئی چراکه اگر جزئی‌تر مورد بررسی قرار بگیرد، زوجین می‌توانند آگاهی دقیق‌تری از شخصیت طرف مقابل خود داشته باشند.

تشخیص، سنجش و ارزیابی

مهم‌ترین اصل ار جاع دختر خانم‌ها و آقایسرها به مشاور خانواده یا روان‌درمانگر جهت مشاوره پیش از ازدواج مرحله تشخیص، سنجش و ارزیابی است که با مصاحبه بالینی، تشخیصی عروسی و تشریفات خایه‌براندازش حس و حال و انرژی‌ای برایشان می‌ماند که ماه عسل بروند؟ باید از فردای عروسی قید با هم بودن را بزنند تا بچه نیامده دو شیفت کار کنند تا بارشان سبک‌تر شود. حالا شما با یک حساب سرانگشتی بگویید سن ازدواج را روی چند بگذارد که هم خانه و ماشین و هم تحصیلات عالیه فراهم شود؟ به گمان دیگر مویی برای دهنمان نماند.

تضمینی برای یک زندگی مشترک

تمام اهمیت مشاوره قبل از ازدواج و طی کردن مراحل و پیگیری‌های آن حین ازدواج به این دلیل است که دختر و پسر یک زندگی مشترک با ثبات، با دوام و با کیفیت داشته باشند. در دین مبین اسلام و آیات الهی نیز بارها در رابطه با آثار ازدواج اشاره شده است. «من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لستکوا لیها» «دیگر از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسران برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید.»

ختم کلام اینکه یک انتخاب صحیح برای ازدواج آن هم با راهنمایی یک مشاور یا روان‌درمانگر می‌تواند آرامش روحی، دوستی و مودت برای زوجین به همراه داشته و همچون دزی محکم در مقابل شپهوات و ناملایمات زندگی باشد. از همه مهم‌تر اینکه در جامعه ما دیگر شاهد از هم‌گسختگی کانون مقدس خانواده نخواهیم بود و آمار طلاق هم قطعاً به تریع این امر کاهش می‌یابد. چه بهتر است که مراجعه به مشاور قبل از ازدواج اجباری باشد و در فرهنگ جامعه نهادینه شود.